



رضا شمسى
شاعرو روزنامه‌نگار

آنچه می‌خوانید حاشیه‌ای است بر روز خبرنگار؛ و تلفیقی از بث‌الشکو (ناله از روی درد) و نگاه انتقادی صاحب این قلم است که سال‌هاست به‌اصطلاح مطبوعاتی‌ها سوزهای فرهنگی و ادبی و هنری را رصد کرده و به‌حساب سال‌های صرف‌شده در این مسیر هم که باشد، اکنون کارشناس خبرنگاری است که حق دارد از رنجی که می‌برد گلایه کند؛ حق دارد پرسش‌هایش را طرح کند، بلکه دغدغه‌مندانی را به هم‌اندیشی فراخواند و... باری لطفاً یادداشت پیش‌رو را تا آخر بخوانید، چه اگر لحن دردمندانه‌اش خسته‌تان می‌کند، آخرین بار آگرافش امیدوارانه است.

۱- هفدهم مرداد، روز خبرنگار، هر سال با انبوهی از پیام‌های تبریک، تقدیرنامه‌ها و تعارف‌های رسمی از راه می‌رسد؛ اما از نظر من برای خبرنگاری که سوزهای فرهنگی، ادبی و هنری را رصد و دنبال می‌کند، این روز بیش از آنکه یک جشن باشد، فرصتی است برای مکث و پرسیدن چند سؤال دشوار: خبرنگار امروز برای چه کسی می‌نویسد؟ از چه چیزی می‌نویسد؟ و در میان این همه هیاهو، آیا هنوز مخاطبی هست که محصول کار او را بخواند؟ و در نهایت آیا چیزی هست که مایه امید و امیدواری باشد؟

۲- روزنامه‌نگاری فرهنگی مدت‌هاست که به گزارش‌گری غیاب تبدیل شده است؛ غیاب سوز، غیاب امکان، غیاب امنیت شغلی، غیاب حمایت مالی و اکنون و افزون بر این همه، غیاب مخاطب. سوزهای فرهنگی و هنری، در غیابی رو به افزایش، یکی پس از دیگری از میدان عمومی کنار می‌روند.

متن‌هایی که نوشته نمی‌شوند، کتاب‌هایی که منتشر نمی‌شوند و نمایش‌هایی که اجرا نمی‌شوند و مجال تماشا پیدا نمی‌کنند، موسیقی‌هایی که به حاشیه رانده می‌شوند، هنرمندانی که سکوت را به جای گفت‌وگو برمی‌گزینند و رویدادهایی که پیش از تولد، درگیر ملاحظات و محدودیت‌ها می‌شوند؛ همه نشانه‌های فرهنگی هستند که امکان حضور آزاد و طبیعی خود را از دست می‌دهد. اما مسئله تنها نبود یا کمبود سوز نیست. چالش دیگری هم هست و آن اینکه حتی وقتی روزنامه‌نگاری می‌کوشد، در میان این فضای کم‌رنگ، سوزهای جدی و ارزشمند پیدا کند، درباره‌اش تحقیق کند، با کارشناسان گفت‌وگو کند و گزارش دقیق و حرفه‌ای بنویسد، اصلاً نمی‌توان امیدوار بود که خواننده شود؛ یعنی که در تیزرهای تایتل‌رگر خوانده شود. مخاطب نشریه (به آن معنی که روزگاری رکن چهارم دموکراسی بود) نیز، اکنون از صحنه غایب است؛ نمی‌دانم آیا دیگر علاقه‌ای به فرهنگ و هنر ندارد، یا اینکه شیوه مواجهه او با خبر، تحلیل و روایت تغییر کرده است. مخاطبی که به ریتم تند اینستاگرام، سطرها و موج‌های کوتاه تویتر و ویدئوهای چندثانیه‌ای خو گرفته، کمتر فرصت یا حوصله خواندن گزارشی را دارد که برای تولیدش روزها وقت صرف شده است. او در معرض سیلی از تصاویر، تیترا، حاشیه‌ها و واکنش‌های فوری

به بهانه گرامیداشت روز خبرنگار؛

روزگار غریب روزنامه‌نگاری در عصر دلتنگی رسانه

قرار دارد؛ فضایی که در آن، یک جمله جنجالی می‌تواند بیشتر از یک گزارش مستند دیده شود و یک حاشیه کم‌مایه می‌تواند، از یک تحلیل عمیق پیشی بگیرد.

۳- در چنین وضعی، روزنامه‌نگار فرهنگی با پرسشی تلخ روبه‌روست: آیا باید از کیفیت و عمق کار خود کم کند تا دیده شود؟ آیا باید گزارش را به چند جمله کوتاه و هیجان‌انگیز، و رویکرد تحلیلی خود را به مجموعه‌ای از واکنش‌های سریع و سطحی تقلیل دهد؟ آیا باید برای بقا در میدان رقابت، به همان چیزی تبدیل شود که از آن انتقاد می‌کند؟

۴- این پرسش زمانی دشوارتر می‌شود که گرانی و بحران اقتصادی را نیز به این معادله اضافه کنیم. هزینه غیرقابل باور کاغذ، چاپ، توزیع، رفت‌وآمد و دستمزد (فقیرانه و دور از شان یک روزنامه‌نگار) نشریات فرهنگی را بیش از پیش تحت فشار قرار داده است. در شرایطی که بسیاری از مخاطبان، خرید نشریه را از سبد هزینه‌های خود حذف می‌کنند، رسانه نیز برای ادامه حیات ناچار است به تبلیغات، حمایت‌های محدود و گاه ملاحظات اقتصادی وابسته شود. نتیجه روشن است: روزنامه‌نگاری حرفه‌ای، پرهزینه و کم‌رنگ، در رقابت با محتوای ارزان، فوری و جنجالی، به‌تدریج از صحنه کنار زده می‌شود. تهیه یک گزارش تحقیقی، گفت‌وگو با چند صاحب‌نظر یا نوشتن نقدی که پشتوانه‌ای از مطالعه و تأمل دارد، زمان و تخصص می‌خواهد؛ اما تولید یک تیتتر تحریک‌کننده، بازشر یک حاشیه یا همراهی با موج‌های مجازی، هم کم‌هزینه‌تر است و هم معمولاً مخاطب بیشتری جذب می‌کند.

۵- و چنین است که رسانه فرهنگی میان چند غیاب گرفتار می‌شود: سوزهایی که مجال ظهور ندارند، مخاطبانی که فرصت خواندن ندارند، خبرنگارانی که امنیت شغلی و اقتصادی ندارند و مدیرانی که از رسانه، بیش از هر چیز، ویترینی برای گزارش موفقیت‌ها می‌خواهند، نه آینده‌ای برای دیدن کاستی‌ها.

در این میان سوزهای عمیق فرهنگی، ادبی و هنری به تدریج از عرصه گفت‌وگوی جدی عمومی فاصله می‌گیرد و جای خود را به مصرف سریع و فراموشی سریع‌تر می‌دهد. مخاطب به جای آنکه با یک اثر، یک اندیشه یا یک مسئله فرهنگی درگیر شود، از کنار آن عبور می‌کند؛ همان‌طور که از کنار صدها تصویر و خبر دیگر عبور کرده است. این عبور دائمی، خطرناک‌تر از سکوت است؛ زیرا در سکوت، هنوز امکان شنیدن وجود دارد، اما در هیاهو، صداها پیش از آنکه شنیده شوند، گم می‌شوند.

۶- با این همه، مسئله روزنامه‌نگاری فرهنگی فقط دیده شدن نیست؛ ماندگار شدن نیز هست. رسانه‌ای که همه چیز را برای جلب توجه لحظه‌ای قربانی کند، شاید مخاطب بیشتری به دست آورد، اما اعتماد و اعتبار خود را از دست خواهد داد. وظیفه خبرنگار این نیست که صرفاً با پسند روز همراه شود؛ بلکه باید بتواند در میان پسندهای زودگذر، چیزی را ثبت کند که ارزش به یاد ماندن دارد.

۷- خلاصه آنکه روزگار غریبی است. روزگار روزنامه‌نگار فرهنگی؛ با این وجود ما همچنان هستیم، ما به گزارش، گفت‌وگو، نقد و روایت جدی وفاداریم؛ نه از آن رو که شرایط آسان است، بلکه دقیقاً چون آسان نیست. می‌دانیم مخاطب کم حوصله شده، اما باور داریم کم‌حوصلگی او الزاماً به معنای بی‌نیازی‌اش از اندیشه نیست. می‌دانیم گرانی، رسانه را فرسوده کرده، اما باور داریم ارزان‌ترین محتوا، همیشه ارزشمندترین محتوا نیست. می‌دانیم فضای مجازی قواعد خود را بر میدان اطلاع‌رسانی تحمیل کرده، اما هنوز می‌توان میان سرعت و دقت، میان جذابیت و ابتذال، و میان دیده شدن و مسئولیت، راهی پیدا کرد. باید با پرسشگری از اکنون راهی به آینده پیدا کرد، آینده‌ای که اگر مراقب نباشیم، سوزها در آن، همچنان با پیشرفتی حیرت‌انگیز غایب خواهند شد، مخاطبان همچنان از متن فاصله خواهند گرفت و نشریات جدی، یکی پس از دیگری، جای خود را به بلندگوهای پرسروصدا و کم‌محتوا خواهند داد.

۸- ما هنوز می‌نویسیم؛ برای مخاطبی که شاید کم شده باشد، اما از میان نرفته است. برای سوزهایی که شاید به حاشیه رانده شده باشند، اما هنوز نفس می‌کشند. و برای این باور ساده اما دشوار که فرهنگ و جهان پویا و زیبایی هنر، بدون گفت‌وگوی جدی زنده نمی‌ماند و جامعه‌ای که خواندن گزارش، نقد و روایت‌گری خلافت‌ها را کنار بگذارد، دیر یا زود توان دیدن و فهمیدن خود را نیز از دست خواهد داد. روز خبرنگار بر همه خبرنگارانی که در عصر غیاب سوز، غیاب مخاطب و غیاب حمایت، هنوز به کیفیت، حقیقت و مسئولیت وفادار مانده‌اند، گرمی باد.

۹- راستی در بین این همه غیاب، من اما به یک غیبت امید بسته‌ام؛ که همانا صدای غایب نسل جوانی است که اگرچه بر صحنه رسمی حضور ندارد؛ اما فرهنگ و ادب و هنر خود را دارد و به‌زودی بر صحنه فرهنگ نقش‌آفرینی خواهد کرد تردید ندارم چشمان من یکی از اجرای آنها، شگفت‌زده خواهد کرد.

من عاشق دل بستن‌ام و در این عصر دلتنگی، دل بسته‌ام، به «غیبتی» که نویدبخش «حضور» است. من به این غیبت بزرگ دل بسته‌ام. به نسلی جوانی که در هیچ جشنواره‌ای دیده نمی‌شود، در هیچ کتاب درسی نامش نیست و در هیچ میزگرد رسمی از او دعوتی نمی‌شود. نسلی که نه با استانداردهای ما، بلکه با زبان خود، در خلوت اتاق، در کافه‌های کوچک، در یادکست‌های خانگی و در صفحات شخصی، در حال خلق فرهنگ، ادب و هنر خویش است. آن‌هایی آنکه منتظر چراغ سبز ما باشند، در حال ساختن «زیباشناسی خود» هستند.

۱۰- بسیاری از ما، در این سکوت عامدانه، صدای آن‌ها را نمی‌شنویم و این سکوت را با «نبودن» اشتباه می‌گیریم. اما من تردید ندارم؛ تردید ندارم که به‌زودی، همین غایبان امروز، چنان صحنه‌ی فرهنگ و هنر این سرزمین را تسخیر خواهند کرد که همه ما را شگفت‌زده کنند.

به بهانه گرامیداشت روز خبرنگار؛

روز خبرنگار به وقت عصر رسانه

یادداشت به‌مناسب روز

خبرنگار؛

باکم از تُرکان تیرانداز نیست!

خدا خواست

که محمود صارمی به دست اوپاش طالبانی به شهادت برسد که ما اهل خبر هم روزی در تقویم رسمی کشور داشته باشیم. روزی که مقامات (صرف‌نظر از آن‌چه که با اهل خبر می‌کنند!)، دوستانی که عمراً یک نشریه را واروق زده باشند! و اساساً مرجعیت خبرشان جای دیگری است، کیلوکیلو هندوانه زیر بغلمان می‌دهند و ما را به اوصافی موصوف می‌کنند که راستش بعضی از این اوصاف در مرتبه اولیاء و زبانم لال، پیامبران است. کافی است یک دور تبریکاتی که خودشان برای ما فرستاده‌اند ملاحظه کنند، تا ببینند ما چه منزلتی داشته‌ایم که خودمان از آن بی‌خبر بوده‌ایم!

خدا بی‌اش ما خیلی نجیب و فروتن بوده‌ایم که تا همین‌جا چیزی به روی خودمان نیاورده‌ایم؛ این قدر هندوانه کال زیر بغل ما ندهید، جوگیر می‌شویم و کار دست خودمان می‌دهیم؛ این‌جا را داشته باشید، تا برویم سر اصل مسئله.

ما خبرنگار آزاد و مستقل نداریم؛ منظورم این‌جا نیست، سوء تفاهم نشود. تمام عالم خبرنگار مستقل ندارند! اگر ماسک‌ها کنار برود، معلوم می‌شود به کجا بند هستند!

تکلیف خبرنگاران شرق و غرب روشن است، آن‌جا خبرنگاران پیشاپیش خود را یا به دولت‌های خود فروخته‌اند (چین و کره شمالی و اولیگارشی روسیه را می‌گویم) و یا به مافیای رسانه‌ای آشکار و نهان و بنگاه‌های اقتصادی غربی فروخته‌اند.

شبکه‌های فارسی زبان ماهواره‌ای هم کلاً داخل آدم نیستند، خبرنگاران آن‌ها نه فقط که خود را بلکه غیرت ملی و میهنی و خلاصه همه چیز خود را فروخته‌اند و چه ارزان! می‌ماند کشورهای جهان سوم (نفتی را هم اضافه کنید!) جسارت است، ولی عموماً توی این کشورها خبرنگار زنده آزاد و مستقل نداریم. مرده هرچه دلتان بخواهید!

گیرم که ما این‌جا خبرنگار آزاد و مستقل (به تعبیر رایج هم) داشته باشیم. اگر خبرنگاران پرتعداد صدا و سیما و نشریات بزرگ سراسری را از جمع خبرنگاران به اصطلاح آزاد و مستقل کم کنیم، می‌رسیم به تعداد اندکی خبرنگار که حتماً برای خودشان هم خط قرمزهایی دارند. اخلاق



مهدی
جاشنی مدیر
مسئول هفته‌نامه
استقامت



خبرنگاری، مصالح ملی، خط قرمزهای سیاسی، امنیتی و مهم‌تر از همه، دغدغه نان! خبرنگاران نشریات محلی عموماً از این جماعت هستند و همین‌ها مخاطب اکثر پیام‌های تبریک و تهنیت روز خبرنگار هستند.

چه به اعتبار اوصافی که در این پیام‌ها آورده شده است، این‌ها وجدان بیدار جامعه و ... هستند و باقی کارمندان حقوق بگیر صدا و سیما و دولت و نشریات سراسری‌اند.

به عبارت دیگر مردم از این خبرنگاران انتظاراتی بیش از توان و مأموریت آن‌ها دارند! خبرنگاران که این روزها (به کسی برنخوردا) موضوع یک تراژدی تنازع بقا هستند، عرض می‌کنم چرا؟

ما توی این استان قریب چهارصد امتیاز رسمی نشریه داریم (از آمار تفکیکی سایت‌ها، نشریات مکتوب و پایگاه‌های خبری اطلاعی ندارم)، اگر هر نشریه بدون احتساب مدیر مسئول و سردبیر فقط دو خبرنگار داشته باشد، ما باید الحال ۱۶۰۰ خبرنگار حرفه‌ای در سراسر استان داشته باشیم؟! داریم؟

این یعنی که بسیاری از این مجوزها یا فصلی هستند (ویژه‌ی انتخابات)، یا به دست اهل خبر نیافتند! (بخوانید فیک نیوز یا باج نیوز و قس علیهذا...)

طبق قانون مطبوعات اگر یک نشریه شش ماه منتشر نشود، پس از اخطارهایی که به آن داده می‌شود، مجوز آن لغو می‌گردد (فعلاً کاری به این موضوع ندارم، محض اطلاع گفتم)

می‌خواهم بدانم از این چهارصد نشریه چند نشریه روی گیشه‌های مطبوعاتی

بوم باشد، باز می‌دارد. تکرار این وضعیت باعث می‌شود جان خبرنگاران و رسانه‌ها در سایه‌ی این رنج ناخواسته، مدام رو به فرسودگی بیشتر برود! مگر این حجم بالای تعطیلی رسانه‌ها و تعدیل نیروها را نمی‌بینیم؟ این‌ها به قدر کافی گواه آشکاری بر این وضعیت نابسامان نظام رسانه‌ای ما نیست؟ ای کاش در این روز و مناسبت‌هایی از این نوع، برای بهبود شرایط حرفه‌ای کار خبرنگاری مطالعه کنیم و ببیندیشیم، بلکه بتوانیم بر قامت رسانه‌هایمان جامعه‌ای از واقعیت، حقیقت و نیاز امروز جامعه‌مان بپوشانیم، که در آن صورت نه یک روز، که یک عصر باشکوه برای رسانه‌ها رقم زده‌ایم، و می‌توانیم به خودمان به بالیم که خبرنگاریم و از اهالی رسانه‌ایم!



محمد لطیف‌کار
سردبیر هفته‌نامه
استقامت

روزگار غریبی است؛ روز خبرنگار را می‌گویم! بدون تعارف عرض می‌کنم؛ تبحر عجیبی در کلیشه‌سازی همه‌ی امور داریم، مثلاً در مورد این روز که از ابتدا برای این به وجود آمده که قدر و منزلت خبرنگار بیش از پیش در جامعه شناخته شود و اهالی این صنف به دفاع از خویشستن خویش بپردازند، ببینید ما به چه راهی رفته‌ایم یا داریم می‌رویم. دانسته شود، در این روز اهالی این حرفه علی‌القاعده باید با ساز و کارهای مناسب به تقویت و دفاع از جایگاه خویش همت کنند، اما امروز این اتفاق هرگز رخ نمی‌دهد، و آن‌چه بیشتر در این روز مرسوم شده است کاربرد کلمات تعارف‌آمیز و کلیشه‌ای برای تعریف و

تمجید از خبرنگار و رسانه است. روزگار غریبی است، روز خبرنگار، آن‌طور که من تجربه کرده‌ام و می‌فهم از برخی جنبه‌ها به روز تولد می‌ماند، دوستان و آشنایان پیام می‌دهند، یا تلفنی احوال می‌پرسند، و تمام! گاهی هم با یک جشن و دورهمی و سخنرانی و شام رسمی که چاشنی مراسم است، همراه می‌شود، و تمام! اگرچه این توجه جامعه به خبرنگاران در آن روز را خالی از فایده نمی‌دانم و قطعاً روحیه می‌دهد، اما کیست که نداند روز واقعی هیچ خبرنگاری با این چند پیام کوتاه و دورهمی‌ها به شب نمی‌رسد!

می‌خواهم تأکید کنم روز خبرنگار قطعاً سویی دیگری هم دارد که نباید از آن غافل باشیم. تجربه کرده‌ام که می‌گویم؛ در این روز،

شرایط کنونی آیا واقعاً ما به اندازه‌ی کافی به کار خبرنگاری و رسانه‌ای مشغول هستیم؟! اگر واقعاً خبرنگاریم چرا رسانه‌های ما به قدر نیاز، مرجع خبری و الهام‌بخش مردم ما نیستند و نمی‌توانند بشوند؟ و به جای آن‌ها رسانه‌های آن سوی آب را می‌بینیم که هر روز با حجم بالاتری از دنبال‌کننده‌های وطنی به تأثیرگذاری بیشتری بر قلب و ذهن مردم ما مشغولند؟ روزگار غریبی است؛ هر سال وقتی به روز خبرنگار می‌رسیم، به جای آن‌که به مسائل و چالش‌های این حوزه ببیندیشیم و برای عبور از دشواری‌ها گام برداریم، مشغول شدن به تعارفات و اموری که هیچ ربطی هم به رسانه ندارند، ما را از اندیشیدن و برنامه‌ریزی برای داشتن رسانه‌هایی که شایسته‌ی این مرز و

هر خبرنگاری فرصت دارد به این ببیندیشد که ماهیت این حرفه از کجا نشات می‌گیرد؟! و چه ضرورتی او را به انتخاب این مسئولیت اجتماعی سخت‌وآدار کرده است که اکنون جامعه‌ی جهانی این همه برای او حرمت قائل می‌شود؟ شک ندارم این کنکاش در ارزش‌های کار خبرنگاری سبب می‌شود از شادی این روز کاسته شود؛ و بلکه غصه‌دار هم بشویم! این اندیشه‌ها قطعاً نظر ما را به پرسش‌هایی در باره‌ی کمبودهای کمبودهای این حرفه در جامعه‌مان جلب می‌کند و همین احساس عقب‌ماندگی و ناکارآمدی است که کام ما را تلخ می‌کند. در کنار این کاستی‌ها، به الزامات این حرفه هم می‌اندیشیم، و ذهن ما به این سو خواهد رفت که از خود بپرسیم در